

۲۶۸۵

مَجَلَّةُ اَمْعَانِ

سال
پانزدهم
مه

شماره
دوم
اردیبهشت ماه

۱۹۳۴ - مسیحی

مهر ماه ۱۲۹۸ شمسی

۱۳۱۲ شمسی

«مدیر و نگارنده و حید دستگردی»

اطلاعاتی چند در باب

سید حسن غزنوی

سید اشرف‌الدین حسن بن ناصر علوی غزنوی برادر سید محمد بن ناصر یکی از اجله واعظین بلخ و فصیح و از فحول شعرای ذواللسانین عهد بهرامشاه غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی است که با وجود جلالت مقام و استادی او در فن قصیده سرائی و استحکام بنیان کلام فارسی و معانی و مضامین بکر اشعارش چندانکه باید مشهور نشده و ذکر شعرای نامی دیگری که در آن عهد رواج بازار شعر فارسی میزیسته‌اند مثل امیرالشعراء معزی نیشابوری و ادیب صابر بن اسماعیل ترمذی و رشیدالدین و طواط بلخی و اوحدالدین انوری خاورانی در قسمت شرقی ایران و افضل‌الدین خاقانی شیروانی و ظهیرالدین فاریابی و مجیرالدین ییلقانی در قسمت غربی ایران نام سید حسن غزنوی را که در میدان سخن پردازی و شاعری از هیچکدام از ایشان عقب‌تر نمی‌ماند شاید بعللی دیگر عقب زده و گویا عمده علت این نکته یکی بی مهوری بهرامشاه نسبت بسید حسن غزنوی بوده است که او را از غزنین تبعید کرده و او مدتیا دور از ایران شرقی و چند سالی را در عراق عرب و ایران غربی میزیسته دیگر آنکه شاعری فن بالاخص سید حسن نبوده و در عهد خود بیشتر بفصاحت بیان و طلاقت لسان

در فن موعظه و تذکیر اشتهار داشته و بگفته بعضی از تذکره نویسان نفوذ معنوی او در غزنین از بالای منبر چندان از قدرت صوری بهرامشاه از فراز تخت سلطنتش که بر آن نیز بیاری سلطان سنجر سلجوقی اسنقرار یافته بود کمتر نبوده و بعلم انبوهی مریدان و پیروان گاهی نیز شوکت سلطنتی بهرامشاه را دوچار وحشت و تزلزل می نموده است .

سیدحسن غزنوی را معاصرینش از راه تفخیم و تعظیم سیداشرف می خوانده اند ولی خود او در اشعار همه وقت خویشتن را حسن می نامد و بهمین علت اشعار او در کتب تواریخ و تذکره ها و جنگها بنام سیداشرف و سیدحسن غزنوی هر دو مذکور و مضبوط است .

غرض ما در این مختصر مقاله بیان شرح حال تفصیلی سیداشرف نیست چه این امر مستلزم تتبع کامل در دیوان او و استقصای جمیع منابعی است که راجع بسیداشرف اطلاعاتی در آنها بدست بی آید بلکه مقصود یکی جلب توجه خوانندگان محترم است بمقام جلیل این گوینده استاد در کلام فارسی دیگر ذکر بعضی از حکایات تاریخی مربوط بترجمه حال او که در ضمن مطالعه اتفاقاً با آنها برخورد کرده ایم تا اگر کسی بخیال طبع دیوان او افتاد بانها نیز نظر داشته باشد و ترجمه احوال او را بدین وسیله تکمیل کند .

حکایاتی که راجع باحوال سیداشرف در دست است مربوط بدوره ای از عمر اوست مابین سنوات ۵۱۱ سال فتح غزنین بدست سلطان سنجر سلجوقی و جلوس بهرامشاه غزنوی بر کرسی سلطنت اجدادی بدستگیری و تصویب سنجر و ۵۵۰ سال جلوس سلطان سلیمان بن محمد بن ماکشاه از سلاجقه عراق که در این تاریخ در همدان جلوس کرد و سیداشرف قصیده ای در تهنیت این واقعه گفت .

۱ - در سال ۵۱۱ که سلطان سنجر ملک ارسلان بن مسعود را بر درغزنین منهزم کرد سلطان سنجر بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم برادر ملک ارسلان را بر تخت سلطنت غزنین نشاند و سید حسن قصیده که مطلع آن این است در حضور سنجر در تهنیت جلوس بهرامشاه خواند :

منادی بر آمد ز هفت آسمان که بهرامشاه است شاه جهان (۱)

۲ - سید اشرف از این تاریخ گویا از مخصوصین بهرامشاه شد و درغزنین مقیم بود و بوعظ اشتغال داشت و مریدان بسیار گرد او جمع آمدند تا آنجا که نفوذ او موجب وحشت سلطان گردید و قن الدین کاشانی چنین روایت کرده که بهرامشاه یکی ازندمای خود را با دوشمشیر برهنه نزد سید فرستاد و باو تکلیف کرد که آنها را در یک غلاف جا دهد و مقصود او از این تکلیف آن بود که باو بنمایاند که با وجود قدرت بهرامشاه غزنین گنجایش او را ندارد (و در پادشاه در اقلیمی نگنجند) سید اشرف از غزنین خارج شد و از راه هندوستان بزیارت حرمین و حج رفت و مدتها در غربت می زیست و در این مدت مکرر اشعاری در اظهار اشتیاق بیازگشت وطن سروده است و از آنها که از غرر گفته های سید است چنین برمی آید که زمره حساد که هیچگاه چشم دیدن بالاتر از خودی را ندارند و بهر گونه نسبت و تهمت بخمال خود دامان ارباب فضل و معرفت را آلوده می نمایند بر او تهمت هائی نیز بسته و در پیشگاه بهرامشاه او را متهم ساخته بوده اند . از آنجمله می گوید خطاب به بهرامشاه :

برون فتادم ناگه ز روضه رضوان
دریغ بدل طبعم اسیر خارستان
کشید بر من سر کشته روزگار کمان
که روز و شب شده ام (ربنا ظلمنا) خوان

خدا بگنا گندم نخورده چون آدم
شکفته گلبن دوات دوصدهزار نزار
دریغ من که چو شد کار مملکت چون تیر
امید خاعت (ثم اجتباه) می دارد

خدای عز و جل داند ای سلیمان فر
 پناه گردن و گوشم بطوق حلقه تست
 اگر بدارم دل در هوی چنان بادا
 و گر بتابم روی از وفا چنان بادا
 مرا عزیز تو کردی بجستجوی یقین
 نه خلق عالم گوساله برستیدند
 چوباز گشت و بدان گونه حال دید همه
 که همچو عقا زین شرم گشته ام پنهان
 کنون تودانی خواهی بران و خواه بخوان
 که موی بر تن من گردد آتشین بیکان
 که پوست بر تن من گردد آهنین زندان
 کنون ذلیل مگردان بگفتگری کمان
 چو شد بیازگه طور موسی عمران
 بجز هدایت و رحمت چه کرد ایشان .. الخ

(ایضاً)

ای شاه دور چتر تو چرخ دگر شده است
 از حلقه جای شیر سوار ستارگان
 بنماز حسن جلوه طماوس کز شرف
 بر بنده که بلبدل دستان بزم تست
 روئی که لعل بودی پیش ثنای تو
 پائی که اوج عرش سپردی بدولت
 کوشی که حلقه در او بود لفظ تو
 چشمی که خاک بار گهت سر مه داشتی
 بودی نیام تیغ فصاحت زبان من
 در باغ دولت تو نهالی شکفته بود
 ای پایمرد حق زسر بنده بر مدار
 ودوقصیده دیگر از سید اشرف باقیست
 در اظهار اشتیاق لقای سلطان سنجر و دیدار
 خراسان یکی بمطلع :

هر نسیمی که بمن بوی خراسان آرد
 چون دم عیسی در کالبدم جان آرد

دیگری بمطلع :

هرگز بود که باز بینم لقای شاه شکرانه دو دیده کشم خاک پای شاه
که در راحة الصدور صفحات ۱۸۷ و ۱۹۲ طبع شده و مخصوصاً قصیده اون از بهترین
قصاید سید اشرف است .

تبعید سید اشرف از غزنین از بعضی اشارات چنین برمی آید که بعد از سال ۵۴۳ ه
اتفاق افتاده زیرا که در این تاریخ موقعی که سلطان سنجر در عراق بود و بهرامشاه
در غزنین سیف الدین سوری را مغلوب نمود و سرش را بعراق نزد سنجر فرستاد
سید اشرف در جزء اتباع سوری اسیر دست بهرامشاه گردید و بهرامشاه امر داد که
اسرا را سیاست کنند . سید اشرف تقاضا کرد که او را قبل از سیاست نزد شاه برند .
چون نزد بهرامشاه رسید سر بر زمین نهاد و این رباعی را خواند :

آنی که فلک پیش تیغ ناید بخشش بجز از کف چو میفت ناید
زخم تو که پیل کوه پیکر نکشد بر پشه همی زنی دریغ ناید ؟
بهرامشاه او را بخشود و او را بمنادمت خود برگزید و ظاهراً بعد از این
تاریخ بوده است که سید اشرف پیش بهرامشاه متهم شده و بهرامشاه او را بترك
غزنین مجبور ساخته است .

۳ - سید حسن غزنوی ظاهراً در اوایل سال ۵۴۷ ه در بغداد بوده و در رجب
همین سال در همدان و چون در فاصله سنوات ۵۴۷-۵۴۸ ه در خراسان میزیسته است
معلوم می شود که تبعید او بین سنوات ۵۴۳ ه و ۵۴۸ ه اتفاق افتاده و در همین فاصله بوده
است که در خارج از ایران شرقی میزیسته .

سید اشرف در رجب سال ۵۴۷ ه مرثیه سلطان مسعود بن محمد ملکشاه و تهنیت
جلوس ملکشاه بن محمود را گفته و در آن ترکیب بندی که در جلوس ملکشاه
سروده می گوید :

بر در بغداد گفتا خواجهام برهان دین کای ملک تا پنج مه سلطان شوی اینک شدی (۱)
 غرض از این خواجه برهان الدین با قرب احتمالات برهان الدین ابوالحسن
 علی بن حسین غزنوی است از مشاهیر اهل منبر و از اجله و عاظم که در سال ۵۱۶
 از غزنین بغداد رفته و در آن شهر بر اثر توجه سلطان مسعود ساجوقی نفوذ
 فوق العاده بهم رسانده و اتباع بسیار پیدا کرده است و چون مایل بتشیع و نسبت
 بایرانیان متعصب بوده از بنی عباس اظهار نفرت می کرده و دائماً ایام را
 با مخالفین خود در مناظره و احتجاج می گذرانده و بسال ۵۵۱ در بغداد وفات
 یافته است و ظاهراً همین کس است که شاعر همشهری دیگر او یعنی سنائی
 غزنوی پس از آنکه کتاب حدیقه را در سال ۵۲۵ بانجام رساند و جمعی بر مندرجات
 آن اعتراض کردند منظومه خویش را بغداد پیش برهان الدین (۲) فرستاد و از او
 در این باب فتوی خواست و این حکایت در مقدمه حدیقه سنائی آمده و در آنجا
 نام این شخص ابوالحسن علی بن ناصر (۳) غزنوی ذکر شده (برای شرح حال او
 رجوع کنید بمنتظم ابن الجوزی و تاریخ ابن الاثیر در وقایع سال ۵۵۱

۴ - سید اشرف در حدود سنوات ۵۴۷ و ۵۴۸ در خراسان در خدمت
 سلطان سنجر بوده در سال ۵۴۷ که سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه پادشاه ساجوقی
 عراق در همدان فوت کرد سید اشرف که در همدان بود ترکیب بندی در مرثیه
 او گفت و در حضور امرا خواند و ابتدای آن ترکیب بند که در راحة الصدور
 ص ۲۴۶ - ۲۴۸ مندرجست اینست:

شاه جهان گذشته و ما همچین خموش
 کو صد هزار نعره و کو صد هزار جوش

(۱) تمام این ترکیب بند در راحة الصدور ص ۲۵۱ - ۲۵۴ درج شده (۲) گویا ناصر
 یانام جد برهان الدین است و یا در مقدمه حدیقه سنائی اشتباهی رخ داده.

(۳) در مقدمه حدیقه لقب دیگر برهان الدین را **بریانگر** نوشته اند و آن ظاهراً باید **برهانگر**
 باشد بدلیل معروفیت او در اقامه برهان در جدال با خصم.

بعد از فوت سلطان مسعود گویا سنجر سید اشرف را از عراق بخدمت خود خوانده و سید در تشکر از این مرحمت در مدح سنجر می گوید:

این منم یارب که چرخم سوی اختر میکشد چشمه روشن ز چاه تیره ام بر میکشد
 این منم یارب که از خاکم سوی بالا چو آب دور این گردنده دولاب مدور میکشد
 این منم کاختر صد خواری مرا بر در نهاد بازم اکنون با هزاران ناز در بر میکشد
 در زمین هر لحظه چون قارون فروتر میشدم چون مسیحم هر دم اکنون باز برتر میکشد
 این همایون حضرت سلطان و این چشم منست کان مبارک خاک را چون توتیا در میکشد
 یاربم توفیق خدمت ده که بختم بنده وار سوی سلطان سلاطین شاه سنجر میکشد
 و در آخر این قصیده می گوید:

خسروا بنده حسن را دولت جاوید تو سوی درگاه تو شاه بنده پرور می کشد
 بلبل فضلت لیک از بهر داغ بند کیت هر زمانش دل سوی طوق کبوتر می کشد
 بهر تو کانی اگر چه هست خاطر، می کند پیش تو جانی اگر چه نیست در خور می کشد
 در ثنا شیرین زبان و در دعا روشن دلست هم بدین جر مش فلک در آب و آذر می کشد
 گرزبانش شکر و دل شمع شد او هم کشید آرزنا کز آب و آذر شمع و شکر میکشد... الخ
 در دستگاه سلطان سنجر سید اشرف از ندمای خاص و از مختصین بسیار مکرم و محترم بود.

در کتاب روضه خلد تألیف مجد خوافی که یکی از قدیمترین تقابید های گلستان سعدی است که سال ۷۳۲ نگاشته شده و نسخه ای از آن در کتابخانه دوست فاضل نگارنده آقای سید عبد الرحیم خان خلیجالی موجود است حکایت ذیل راجع بسید اشرف و سنجر آمده است:

«سلطان سنجر بن ملک شاه هر گاه در زمستان در خانه نشستی لکن بر اهل در میانه خانه نهادی چنانکه کسی پنداشتی آتش است. روزی سید حسن شاعر

در آمد. پنداشت که آتش است دامن در سر لکن کشید سلطان بخندید، سید خجل شد. دیگر روز که فضلا وارکان دولت حاضر بودند سید پگاه تر آمد، سلطان فرمود که سید امروز پگاه تر آمده است. گفت: با آتش بردن آمده‌ام سلطان را خوش آمد فرمود که همچنان لکن لعل بردارد.

سید حسن در حق سلطان سنجر این رباعی را بنظم آورده:

هر سندی را که آفتاب از نك و تاز فیروزه و لعل کرد از ایام دراز
در بزم ببخشید شه بنده نواز یعنی که زمن چنین سزد سنك انداز
مؤلف کتاب شاهد صادق که این رباعی را از سید اشرف در حق سلطان
سنجر آورده گوید:

«ملوك سلف در روز آخر شعبان جشن کردند و آن روز بعیش و طرب
بسر بردندی و آن را سنك انداز و كلوخ انداز و برفنداز نیز گویند.
در سال ۵۴۸ نیز سید اشرف در خراسان بوده زیرا که در همین تاریخ
قصیده‌ای گفته است در مدح خاقان رکن‌الدین محمود بن ارسلانخان محمد بن
بغراخان ایلك خانی خواهر زاده سلطان سنجر که پس از اسیر شدن سلطان
در ششم جمادی‌الاولی سال ۵۴۸ بدست ترکان غز جمعاً از لشکریان سنجری
اورا بقائم مقامی سلطان برگزیدند و در این قصیده که از شاهکارهای شعری
سید اشرف است و مجیرالدین بیلقانی آنرا جوابی گفته که در راحة الصدور
ص ۳۱۳ - ۳۱۹ طبع شده (۱) سید اشرف چنین می گوید:

(۱) در راحة الصدور ناشر آن بین مطلع قصیده سید اشرف و مجیر بیلقانی خلط کرده، مطلع قصیده
سید اشرف این است:

وقت آنست که مستان طرب از سرگیرند طره شب ز رخ روز همی بر گیرند
و مطلع قصیده مجیر چنین است: پیش کاین تاج مه از تارك شب برگیرند
ساقیا باده ده تا طرب از سرگیرند

خوش و خرسند نشینند چو خاقان محمود
 یاد اقبال شه عالم سنجسز گیرند
 و در آن قصیده در حق خود می گوید :

شهریا را منم آن بحر که دست و قلم
 آفرینش را در گوهر و زیور گیرند
 تازی و پارسی معجزم از باغ علوم
 خشک شاخیست که در باغ گل تر گیرند
 مدح مسعود و غزلهای معزی را خلق
 گرچه با آتش و با آب برابر گیرند
 روی در دزدند از شرم اگر آینه را
 پیش آن دو صنم شاهد دلبر گیرند
 گرچه خردم ملک نام بزرگ از من جوی
 که بط فر به هم از جوژه لاغر گیرند.. الخ
 ۵ - در سال ۵۵۵، نیز سید حسن غزنوی در ایران غربی بوده زیرا

که در تهنیت جلوس سلطان سلیمان بن محمد بن ملکشاه که در ربیع الاول این سال بتخت نشسته قصیده ای گفت بمطالع ذیل و در همدان در حضور او خواند :

شاه شاهان جهان بر تخت سلطانی نشست
 محرم چشم سلاطین در جهانبانی نشست
 و این قصیده در راحة الصدور ص ۲۷۵ - ۲۷۷ طبع شده .

۶ - سید اشرف قسمت آخر عمر خود را در ایران شرقی گذرانده
 و در این دوره اشعاری از او در دست است در مدح خسرو شاه بن بهرام شاه
 ماقبل آخرین پادشاه سلسله غزنوی (۵۵۲ - ۵۶۴) و ابوالمعالی نصرالله بن محمد
 منشی نگارنده کلیله و دمنه بهرامشاهی در ایام وزارت او در عهد خسرو
 ملکشاه آخرین پادشاه سلسله غزنوی (۵۶۴ - ۵۹۸) و در قصیده ای که در مدح
 ابوالمعالی منشی گفته هم بوزارت او اشاره می نماید وهم بنظم کلیله از جمله می گوید :

آخر نه منم غلام صدری
 خورشید کفایه ابوالعالی
 کامثال شده است ازو مبرهن
 کز رای ویست ملک روشن
 نصرالله بن محمد آن کو
 جانست و همه جهانیان تن . الخ

و این فصیده را حضرت استادی آقای میرزا عبدالعظیم خان گرکانی دامت
ایام افاضاته در مقدمه طبع دوم کتاب کلیله بهرامشاهی طبع کرده اند.
فوت سید اشرف بسال ۶۵ در قصبه آزاد وار. از قرای جوین اتفاق افتاده
وقبر او مدتها زیارتگاه مردم بوده است.
عباس اقبال

* (نیکنامی و بدنامی) *

نیک نامی سخت دشوار است و بدنامی است سهل
آن بکف ناید بعمری وین بدست افتد شبی
وین عجب ترکز نکو نامی توان یکدم گذشت
لیک در عمری ز بدنامی زیابی مهر بی
تا کد امین نام خواهی ای پسر کرد اختیار
یا ز نیک و بد طلبکار کد امین مطلبی
(از صد اذدرز و حید)

